

بررسی مقابله‌ای ادبیات جنگ و ادبیات ضد جنگ با استناد به دفتر
خاطرات جنگ در *طوفان فولاد* اثر ارنست یونگر و رمان در غرب خبری
نیست اثر اریش ماریا رمارک

چکیده

اگرچه پس از جنگ جهانی اول، "ادبیات جنگ" و "ادبیات ضد جنگ" در ادبیات آلمان به‌عنوان دو ژانر ادبی متمایز از یکدیگر از جایگاه ویژه‌ای برخوردار هستند، باوجود این هنوز به هر اثر ادبی که موضوع آن جنگ باشد، عنوان "ادبیات جنگ" نیز اطلاق می‌گردد، حال چه نگاه نویسنده به پدیده جنگ مثبت باشد و یا منفی. این نوشتار بدنبال پاسخ به این سؤال است که آیا بکارگیری مفهوم "ادبیات جنگ" برای آثار مربوط به جنگ، منعکس‌کننده هویت سیاسی نویسندگان این آثار در باب پدیده جنگ است؟ هدف این است که با بررسی مقابله‌ای در *طوفان فولاد* اثر ارنست یونگر و در *غرب خبری نیست* اثر اریش ماریا رمارک، ویژگی‌های ادبیات جنگ و ضد جنگ را از درون این آثار استخراج کرده و این فرضیه به‌عنوان یک دستاورد اثبات گردد که آثار ادبی مختلف در حوزه جنگ را برای بازتاب هویت سیاسی نویسندگان این آثار، باید در ارتباط تنگاتنگ با نگرش آنها در باب جنگ ارزیابی کرده و بر بستر این تفکر از آنها یا به‌عنوان ادبیات جنگ و یا ضد جنگ یاد کرد.

واژه‌های کلیدی: جنگ، ادیب جنگ، ژانر ادبی، ادبیات جنگ، ادبیات ضد جنگ، جنگ جهانی اول

مقدمه

با آنکه شاید اطلاق عنوان " ادبیات جنگ" به آثار ادبی که در آن‌ها رویدادهای مربوط به جنگ در مرکز ثقل قرار می‌گیرند، از نظر بسیاری از پژوهشگران و حتی خوانندگان این مقاله، خدش‌های در ماهیت این آثار ایجاد نکند، اهداف سیاسی که نویسندگان آثار ادبی مربوط به جنگ دنبال می‌کنند، نشانگر اهمیت ارزیابی و طبقه‌بندی این آثار بر بستر نگرش نویسندگان به پدیده جنگ هستند.

وقتی در ادبیات آلمان از ادبیات مربوط به جنگ جهانی اول سخن به میان می‌آید، نام دو نویسنده بر تارک این ادبیات می‌درخشد: ارنست یونگر و اریش ماریا رمارک. درحالی‌که ارنست یونگر در آثار خود در دهه بیست قرن بیستم (به‌ویژه در *در طوفان فولاد*¹، انتشار اولیه سال 1920)، جنگ را عاملی مهم برای تحول فکری خود نگریسته و از آن به‌عنوان پدر ملی‌گرایی یاد کرده و از این رو نگاه مثبتی به آن داشته است، اریش ماریا رمارک در رمان ضد جنگ در غرب خبری نیست (انتشار اولیه در قالب کتاب سال 1929) از جنگ به‌عنوان عاملی مهم برای انحطاط اخلاقی جامعه نگریسته و آن را آماج حملات شدید قرار داده است. پرسش اصلی در مقاله این است که آیا با بکارگیری مفهوم " ادبیات جنگ" برای آثار مربوط به جنگ می‌توان حق مطلب را در مورد هویت و نگرش سیاسی نویسندگان آثار مربوط به جنگ ادا کرد؟ این نوشتار برای اثبات این فرضیه که انتخاب مفهوم " ادبیات جنگ" برای هر اثر ادبی که موضوع آن جنگ باشد، کافی نبوده و آثار مربوط به حوزه جنگ را باید بر بستر نگرش نویسندگان آن‌ها مورد ارزیابی قرار داده و طبقه‌بندی کرد، درصدد است که با بررسی مقابله‌ای در *طوفان فولاد* اثر ارنست یونگر و در غرب خبری نیست اثر اریش ماریا رمارک، ویژگی‌های " ادبیات جنگ" و " ادبیات ضد جنگ" را از درون این آثار استخراج کرده و نشان دهد که بازتاب هویت و نگرش سیاسی نویسندگان آثار مربوط به جنگ فقط با حاکمیت این تفکر به‌عنوان یک دست‌آورد امکان‌پذیر است: از آثاری که در آن‌ها جنگ به‌عنوان یک پدیده مقدس، نقش محوری در تکامل فکری نویسنده دارد، باید به‌عنوان ادبیات جنگ یادکرد و از آثاری که در آن‌ها به شرح دردها و رنج‌های افراد درگیر در جنگ پرداخته می‌شود، باید به‌عنوان ادبیات ضد جنگ نام برد.

¹ *In Stahlgewittern*

پیشینه تحقیق

در حالی که از ارنست یونگر به عنوان یکی از برجسته‌ترین ادبای قرن بیستم آلمان یاد می‌شود، اما به این نویسنده در ایران بهای چندانی داده نشده است. یکی از جستارهایی که در ایران منتشر شده است، جستار "ارنست یونگر و ادبیات جنگ" نوشته محمدحسین حدادی است که در سال 2004 در مجله پژوهش زبان‌های خارجی (شماره 18) به چاپ رسیده و در آن تفکر یونگر در باب جنگ مورد توجه قرار گرفته است. وی در تابستان 1402 نیز کتابی با عنوان *بررسی ابعاد سیاسی ادبیات جنگ در آثار ارنست یونگر*. جنگ پدر ناسیونالیسم نگاشته که در آن ابعاد سیاسی ادبیات جنگ یونگر نقد و بررسی شده است. مهم‌ترین شخصیتی که در آلمان نقش بسزایی در شناخت یونگر داشته است، هلموت کیزل است که از جمله با نگارش کتاب *ارنست یونگر، بیوگرافی* (چاپ اول در سال 2007 و چاپ دوم در سال 2009) دیدگاه‌های ارنست یونگر در باب جنگ و حیات سیاسی و نویسندگی وی را به تصویر کشیده است.

اریش ماریا رمارک، برخلاف یونگر در ایران نام‌آشنا تر است. یکی از دلایل آن شاید نرحمۀ چندبارۀ *رمان ضد جنگ* در غرب خبری نیست باشد که به دلیل نگاه منفی نویسنده به جنگ، با استقبال گسترده‌ای روبرو شده است. با این‌همه، جستارها و آثار جدی در باب رمارک در ایران نوشته نشده است. مهم‌ترین نوشته، مقاله‌ای با عنوان "درون‌مایه رمان در غرب خبری نیست" است که توسط عبدالله حسن‌زاده میرعلی، فرزانه درویش و سارا وزیرزاده در دومین همایش بین‌المللی مطالعات اجتماعی فرهنگی و پژوهش دینی در سال 2017 ارائه شده و در آن با استناد به این اثر، لایه‌های کمتر دیده‌شده جنگ مورد توجه قرار گرفته است. مقاله دیگر "مقایسه ادبیات ضد جنگ در آثار اریش ماریا رماک و ولفگانگ بورشرت"² نوشته پرویز آذری معتمدی و نسرين ظهیری فرد است که در سال 2012 در مجله مطالعات نقد ادبی منتشر شده و در آن دیدگاه‌های رمارک و بورشرت در باب جنگ مورد بررسی تطبیقی قرار گرفته است. درباره رمان در غرب خبری نیست آثار و جستارهای مختلفی در آلمان به نگارش درآمده است. یکی از کسانی که در سال‌های اخیر بیش از دیگران روی این رمان متمرکز شده، وولفهارد کایزر است که با نگارش کتاب‌های توضیحاتی در باب *اریش ماریا رمارک*، در غرب خبری نیست (2009) و تحلیل متن و تفسیر در غرب خبری نیست، اثر *اریش ماریا*

² Wolfgang Borchert

رمارک (در سال 2013) نقش مؤثری در شناخت این رمان ضد جنگ داشته است.

روش‌شناسی

روشی که در این جستار بکار رفته است، توصیفی است. با آن که یکی از دیدگاه‌های غالب در ادبیات این است که با اطلاق "مفهوم ادبیات جنگ" به آثار مربوط به جنگ می‌توان ماهیت این آثار را پوشش داد، اما نویسندگان این اثر با انتخاب روش توصیفی به دنبال آن هستند که نگرش یونگر و رمارک در باب جنگ را از درون در *طوفان فولاد* و در غرب خبری نیست استخراج کرده و با بررسی مقابله‌ای آن‌ها، آنچه را که منتج می‌شود، به‌عنوان مبنای لزوم تفکیک "ادبیات جنگ" و "ادبیات ضد جنگ" به‌عنوان یک نظریه قرار دهند.

Pre-print Version

یافته‌ها و تحلیل و تجزیه

با آنکه تثبیت این نظریه که بکارگیری مفهوم "ادبیات جنگ" برای آثاری که در حوزه جنگ نگاشته شده‌اند، از دید بسیاری از پژوهشگران نباید الزاماً غلط باشد، بررسی مقابله‌ای در *طوفان فولاد* و در غرب خبری نیست و نتایج حاصله از نگرش نویسندگان این آثار به جنگ نشان خواهد داد که با اطلاق مفهوم "ادبیات جنگ" به *طوفان فولاد* و مفهوم "ادبیات ضد جنگ" به در غرب خبری نیست می‌توان از ابتدا به خواننده این حس را انتقال داد که چه آرمان‌هایی مسیر فکری و نگرش نویسندگان را رقم‌زده و آنان با نگارش آثار خود چه اهدافی را دنبال می‌کنند.

از آنجایی‌که مهم‌ترین هدف از نگارش ادبیات جنگ، ابراز دیدگاه‌ها و باورهای سیاسی نویسندگان بر بستر جنگ است، ادبیات جنگ، ادبیاتی خواهد بود که در آن به جنگ به‌عنوان یک پدیده متافیزیکی (پدیده‌ای مقدس برای نیل به اهداف سیاسی نویسنده) نقش مهمی در سیر تحول فکری و روحی نویسنده و شخصیت یا شخصیت‌های اصلی اثر ایفا می‌کند.

مفهوم "ادبیات جنگ" معمولاً در ارتباط با رویدادهای مربوط به جنگ (جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم، جنگ ایران و عراق) مورد استفاده قرار می‌گیرد و به همین دلیل معمولاً ادبیات جنگ به ادبیاتی اطلاق می‌شود که موضوع آن جنگ بوده و جنگ نقش محوری در شکل‌گیری یک اثر ادبی داشته باشد. با چنین نگاهی گرچه می‌توان تصویر اولیه از مفهوم "ادبیات جنگ" را پوشش داد، با بکارگیری این مفهوم برای آثار مربوط به جنگ، به دلیل نگرش‌های متفاوت ادبای جنگ نسبت به پدیده جنگ نمی‌توان حق مطلب را ادا کرد.

با توجه به این مهم که در آثار ادبی مربوط به جنگ، جنگ با نگرش نویسندگان ارتباط تنگاتنگی دارد، لازم است برای طبقه‌بندی آثار مربوط به جنگ، ابتدا دیدگاه‌های نویسندگان آثار مورد بررسی قرار گرفته و این نکته تبیین شود که در یک اثر ادبی با موضوع جنگ، چه آرمان‌هایی، مسیر فکری و نگرش نویسنده را رقم‌زده و نویسنده با اثر خود چه اهدافی را دنبال می‌کند. اگر ملاک ارزیابی یک اثر ادبی در باب جنگ، نگرش نویسنده نسبت به جنگ باشد، در آن صورت یک اثر ادبی در باب جنگ به دلایل ذیل عنوان "ادبیات ضد جنگ" تلقی می‌گردد:

1. موضوع آن جنگ باشد

2. دیدگاه نویسنده به جنگ منفی باشد،

3. جنگ به‌عنوان یک پدیده شوم معرفی شود،
4. عواقب ناشی از جنگ و فروپاشی اخلاقیات به تصویر کشیده شود،
5. رنج‌های کسانی به تصویر کشیده شوند که مستقیم و یا غیرمستقیم در معرض جنگ قرار دارند.

با توجه به آنچه که در باب ادبیات ضد جنگ ذکر شده است، لازم است به ادبیات جنگ نیز با دید وسیع‌تری نگریست و از آن به‌عنوان ادبیاتی یاد کرد که در آن نه فقط جنگ نقش محوری داشته، بلکه دیدگاه مثبت‌نویسنده در باب جنگ و آرمان‌های سیاسی او بر بستر جنگ تأکید می‌گردد. از آن جایی که مهم‌ترین هدف از نگارش ادبیات جنگ، ابراز دیدگاه‌ها و باورهای سیاسی نویسندگان بر بستر جنگ است، ادبیات جنگ، ادبیاتی است که در آن به جنگ به‌عنوان یک پدیده متافیزیکی (پدیده‌ای مقدس باهدف ابراز دیدگاه‌های سیاسی) که نقش مهمی در سیر تحول فکری نویسنده و شخصیت‌های اثر ایفا می‌کند، نگریسته می‌شود. از آن جایی که با حاکمیت این نگرش در ادبیات جنگ، این واقعیت موردتوجه قرار می‌گیرد که جنگ چه آثار مثبتی در سیر تحول فکری و باورهای سیاسی وی داشته، می‌توان این نکته را درک کرد که چرا در چنین آثاری حتی زشتی‌های جنگ نیز بر بستر زیبایی‌شناختی جنگ (نگاه پرشور و شغف به جنگ) توجه می‌گردد. جنگ جهانی اول که از آن به‌عنوان "جنگ بزرگ" یاد می‌شود، تأثیر بسیار عمیقی بر ادبیات آلمان داشته است. ارنست یونگر از آن دست نویسندگان آلمانی‌زبان است که هویت سیاسی و نویسندگی وی در دهه بیست قرن بیستم با جنگ گره‌خورده و به دلیل نگاه پرشور و مستانه خود به جنگ و مطرح کردن تفکر "جنگ به‌عنوان پدر ناسیونالیسم" از جایگاه مهمی در میان احزاب و جنبش‌های ناسیونالیستی آلمان و به‌ویژه حزب کارگری ناسیونال‌سوسیالیسم آلمان³ برخوردار بوده است (حدادی 22). او در سلسله مقالات سیاسی که در این دهه در روزنامه‌ها و مجلات وابسته به احزاب سیاسی ناسیونالیسم منتشر کرد، دیدگاه‌های خود را در باب ارتباط تنگاتنگ ناسیونالیسم و جنگ ابراز داشته و به‌عنوان نظریه‌پرداز ایدئولوژی نوملی‌گرایی⁴ تأثیر عمیقی بر سازمان‌ها و احزاب ناسیونالیستی روز داشته است.

³ Nationalsozialistische Deutsche Arbeiterpartei

⁴ ارنست یونگر در مقاله‌ای (یونگر 1925) با عنوان "متحد شوید" با دعوت احزاب و گروه‌های ملی‌گرا به شرکت در جنبش نوملی‌گرا، خط فکری این ایدئولوژی را تبیین کرد.

گرچه مقالات منتشر شده در نشریات احزاب و گروه‌های سیاسی بستر مناسب را برای درک دیدگاه‌های سیاسی یونگر در باب نئوناسیونالیسم فراهم می‌کند، آنچه تفکر وی را در خصوص ارتباط تنگاتنگ جنگ و ناسیونالیسم به‌عنوان رکن اصلی ایدئولوژی نومی‌گرایی تعمیق بخشیده، مجموعه کتاب‌ها و رساله‌های مستقلی است که وی در خصوص تجارب خود از جنگ جهانی اول منتشر ساخته و به نام ادبیات جنگ مشهور است (همان 22). بیشتر این کتاب‌ها بر بستر خاطرات وی از جنگ جهانی اول شکل‌گرفته، اما برخی از آثار وی که به شکل رساله به چاپ رسیده‌اند، بیانگر دیدگاه‌های شخصی وی در باب جنگ و ارتباط تنگاتنگ آن با ناسیونالیسم هستند.

ادبیات جنگ ارنست یونگر در دهه بیست قرن بیستم، بیانگر دوران پرتلاطم و حاکی از روح ماجراجویانه و سرکش و درعین‌حال پرشور فردی است که علیه نظام بورژوازی⁵ آلمان به‌عنوان قطب مقابل ناسیونالیسم دست به شورش فکری زده و موجودیت سیاسی و حیات نویسنده خود را با پرداختن به پدیده جنگ و اهمیت آن در شکل‌گیری تفکر ملی‌گرایی رقم‌زده است. اولین و مهم‌ترین اثری که از یونگر در باب تجارب وی از جنگ جهانی اول منتشر شده، اثری در قالب ژانر ادبی "دفتر خاطرات جنگ" با نام کامل *در طوفان فولاد*. از دفتر خاطرات یک فرمانده گروهان خط مقدم جبهه است که خاطرات وی را از اولین روزهای حضور در جنگ جهانی اول به‌عنوان یک سرباز ساده و نوزده‌ساله (ماه دسامبر 1914) تا پایان حضور در جبهه‌ها (سپتامبر 1918) که به درجه سروانی نائل شده و فرماندهی یک گروهان خط مقدم جبهه را به عهده گرفته، به تصویر کشیده است.

گرچه یونگر با *در طوفان فولاد* مهر تأییدی بر جنگ به‌عنوان ابزاری برای ابراز هویت و موجودیت فرد زده و با این تفکر که میدان جنگ صحنه قهرمان‌پروری و اثبات وطن‌پرستی است، جنگ را به عینه در خدمت اهداف سیاسی (نئوناسیونالیسم) قرار داده و با آن هویت سیاسی خود را به‌عنوان یک ملی‌گرا به منصفه ظهور رساند، این امر مانع آن نشد که او در کتاب *در طوفان فولاد* در کنار نگاه پرشور و شغف خود به جنگ (قداست و زیبایی‌شناختی جنگ)، از آثار مخرب جنگ (جنگ ماشینی) غافل نشود:

همه خسته شده و به چهره جنگ عادت کرده بودند، اما دقیقاً از همین عادت به رویداد در نوری مبهم و دگرگون‌نگریسته

⁵ Bürgertum

می‌شد. ما دیگر از قدرت مظاهر جنگ به وجد نمی‌آمدیم. هم چنین این احساس حکم‌فرما بود که مفهومی که به خاطر آن رهسپار جبهه‌ها شده بودیم، رنگ باخته و دیگر کفایت نمی‌کرد. جنگ رازهای ژرفتر خود را آشکار کرده بود. زمان عجیبی بود (یونگر 271).

این نگاه متضاد به جنگ می‌تواند این سؤال را مطرح کند که آیا در *طوفان فولاد* را باید به‌عنوان ادبیات جنگ (پرداختن به موضوع جنگ، قداست و زیبایی جنگ و جنگ در خدمت اهداف سیاسی نویسنده و ابزاری برای تحول فکری وی) یاد کرد و یا این که به دلیل شرح آثار مخرب جنگ، آن را به‌عنوان ادبیات ضد جنگ ارزیابی کرد.

بررسی دقیق در *طوفان فولاد* نشان می‌دهد که نگاه منفی نویسنده به جنگ در این اثر (که بسیار پراکنده بوده و به‌ویژه در زمان‌هایی صورت می‌گیرد که وی تحت تأثیر قدرت مخرب جنگ ماشینی قرار دارد) به دلیل برآورده نشدن انتظارات وی از امکان قهرمان‌پروری و تحقق جنگ سنتی (مبارزه تن‌به‌تن) بوده و او حتی در این جنگ مخرب نیز به دنبال اثبات وطن‌دوستی خود بوده و ترس از غلبه قدرت اجتناب‌ناپذیر تکنیک بر توانایی‌های فرد مانع از آن نشده است که او قداست جنگ را موردشک و تردید قرار داده و از زیبایی‌شناختی جنگ سرباز زند. دلایل این دیدگاه یونگر را چنین توجیه می‌کند وی در اوایل نویسندگی خود خطمشی ضد تمدن و پیشرفت را دنبال می‌کرد چراکه تمدن و پیشرفت که در جنگ جهانی اول در قالب یک جنگ مخرب ماشینی نمودار شد، آرزوی وی را از یک جنگ سنتی تمام‌عیار برآورده نکرد. این دید از نظر دلایل همان آرزوی بازگشت به گذشته بود که با تمدن و پیشرفت منافات داشت (دلایل 399).

هولشتاین در باب در *طوفان فولاد* تأکید می‌کند که یونگر در اثر خود به‌عنوان یک وقایع‌نگار ظاهر شده و با چشمان دقیق و تیزبین خود خشونت حاکم بر جهانی اول را ثبت و در معرض دید خواننده گذاشته است (هولشتاین 121). آن چه هولشتاین قید کرده است، شاید تا حدودی به واقعیت نزدیک باشد، اما اگر کلیت دفتر خاطرات جنگ در *طوفان فولاد* را مبنای ارزیابی قرار دهیم، باید اذعان داشت که دیدگاه هولشتاین خوش‌بینانه بوده و از اهداف سیاسی ارنست یونگر و آنچه که وی با ادبیات جنگ خود دنبال می‌کند (یعنی زیبایی‌شناختی جنگ و جنگ در خدمت ملی‌گرایی) کاملاً دور است. کیزل به حق بر این باور است که گرچه یونگر در در *طوفان فولاد* از تجربیات خود در باب جنگ پرده

برداشته و به نوعی جنگ را در اثر خود مستند کرده و اسناد تجارب خود را در باب جنگ ارائه می‌دهد، اما خواننده این اثر در نهایت این تصور را دارد که آن چه در مرکز ثقل تفکر نویسنده قرار داشته، ایده‌آلسازی جنگ و قهرمان‌پروری است (کیزل 2015).

یادداشت‌های موجود در آغاز دفتر خاطرات در *طوفان فولاد* که از اعزام یونگر به جبهه (به‌عنوان یک داوطلب و سرباز ساده و در میان خیل مشتاقان و شیفتگان حضور در جنگ) حکایت دارد و شور و شغف وی از امکان حضور در جبهه و ذکر هیاهوی پرشور مردمی که سربازان جنگ را بدرقه می‌کنند، نه فقط بیانگر تفکر و انتظارات اولیه‌ای است که وی از جنگ دارد، بلکه فضای سیاسی و اجتماعی حاکم در اولین روزهای جنگ جهانی اول را که مورد استقبال خیل وسیعی از مردم آلمان قرار گرفته بود، به زیبایی به تصویر کشیده است. به‌ویژه جملات پرشور ذیل نشان‌دهنده این واقعیت هستند که جنگ جهانی اول در او، امید تجربه بزرگترین ماجراجویی زندگی را زنده کرده بود، جملاتی که از آن‌ها نه فقط زیبایی وحشت (جنگ) موج می‌زند، بلکه تداعی تمامی انتظارات او از جنگ جهانی اول برای رهایی از سکون زندگی روزمره و فرار از نظام بورژوازی که به وی امکان یک زندگی ماجراجویانه را

بخشیده بود، می‌باشند:

بزرگشده در عصر امنیت، همگی در شوق تجربه آنچه بودیم که غیرعادی باشد، در شوق تجربه خطر بزرگ. و در این هنگامه، جنگ بر ما چنگ انداخت، بسان یک سرمستی. در بارانی از گل رهسپار جبهه‌ها شدیم، در فضای مستانه گل و خون. آری، جنگ باید برای ما عظمت، قدرت، شکوه را به ارمغان می‌آورد. به نظر می‌رسید که این جنگ، مبارزه‌ای مردانه باشد، نبرد پرشکوه تیراندازان بر چمنزارهای معطر و آغشته به خون (یونگر 11)

یونگر با این جملات از یکطرف از اوج سرمستی خود از امکان حضور در جبهه‌ها و تجربه خطر و چشیدن شهد ماجراجویی پرده برداشته و از طرف فضای عمومی حاکم در جنگ جهانی اول را (که سحر و جادوی آن به دلیل امید رهایی از جامعه بورژوازی، بسیاری از آلمانی‌ها و به‌ویژه قشر جوان جامعه را به‌سوی خود جلب کرده بود) به تصویر کشیده است.

باآنکه او در ادامه به‌صورت جسته‌وگریخته از این واقعیت پرده برمی‌دارد که جنگ ماشینی ویرانگر جهانی اول با تصورات او از یک مبارزه قهرمانانه مغایرت دارد، آنچه بر صفحات دیگر دفتر خاطرات

در *طوفان فولاد* نقش بسته، حکایت از این دارد که نگاه گاهی منفی او به جنگ، متوجه جنگ ماشینی و تأثیر نیروی ویرانگر فن و پیشرفت بر جنگ است و نه نفس جنگ و مبارزه، چراکه جنگ ماشینی جهانی اول از دید او نمی‌توانست انتظارات وی را از یک مبارزهٔ قهرمانانه و یا به عبارتی یک جنگ سنتی که او در کتاب‌ها خوانده و یا شنیده بود، برآورده کند.

اگر یونگر در آغاز اثر از جنگ به‌عنوان یک ماجراجویی بزرگ یاد می‌کند که به او امکان فرار از زندگی کسالت‌بار و خسته‌کنندهٔ جامعهٔ بورژوازی را می‌بخشد و در ادامه تحت تأثیر قدرت مخرب جنگ ماشینی قرار گرفته و یأس و نومیدی بر او مستولی می‌گردد، اما در ادامه اعتراف می‌کند که جنگ جهانی اول برای او به یک ماجراجویی بزرگ و درنهایت به رویدادی مبدل شده که درک درستی از مفهوم وطن‌دوستی به وی بخشیده است (جنگ در خدمت شورشی بزرگ علیه نظام بورژوازی به‌عنوان دشمن اصلی ملی‌گرایی):

و چه زیبا بود این سرزمین و قطعاً با ارزش که برای آن
جان و خون خود را نثار کرد. این‌چنین تاکنون سحر و
جادوی این سرزمین را هرگز احساس نکرده بودم. افکار خوب
و جدی به ذهنم خطور کردند و برای نخستین بار دریافتم
که معنای این جنگ بیش از یک ماجراجویی بزرگ است.

(یونگر 39)

این دید به جنگ، همان تفکری است که از او اواسط دههٔ بیست قرن بیستم در مقالات سیاسی یونگر در نشریات احزاب و گروه‌های سیاسی تقویت‌شده است. او در این جملات خود به‌صراحت تأکید می‌کند که در ابتدا به‌هیچ‌وجه با دید ملی‌گرایانه به جبهه‌ها عزیمت نداشته و به جنگ فقط به‌عنوان ماجراجویی (تجربهٔ خطر) نگریسته، اما جنگ به‌تدریج برای او مبدل به بزرگترین ماجراجویی فکری شده و بعد از پایان آن سنگ بنای ایدئولوژی نو ملی‌گرایی او نیز قرار می‌گیرد.

آنچه یونگر در باب تجربیات خود با شور و شعف دنبال می‌کند، نفس مبارزه و جنگیدن شجاعانه و تجربهٔ خطر بزرگ و ارتباط تنگاتنگ جنگ و ملی‌گرایی است. بر پایهٔ این دیدگاه، می‌توان در مورد ادبیات جنگ، مؤلفه‌های ذیل را متصور شد که نشان‌دهندهٔ این واقعیت هستند که از ادبیات جنگ نباید فقط به‌عنوان ادبیاتی یاد کرد که در آن جنگ نقش محوری دارد و برای آن باید مؤلفه‌های ذیل را در نظر گرفت:

1. جنگ به‌عنوان موضوع اصلی اثر،

2. نقش کلیدی جنگ در مسیر تحول فکری نویسندگان،
 3. تأثیر جنگ بر باورهای سیاسی نویسندگان،
 4. قداست جنگ (جنگ به‌عنوان یک پدیده مقدس برای ابراز دلاوری و شجاعت)،
 5. جنگ در خدمت یک ایدئولوژی (نوملی‌گرایی)،
 6. جنگ به‌عنوان یک آرمان،
 7. زیبایی‌شناختی جنگ (سخن گفتن پرشور و شغف در باب جنگ)،
 8. زیبایی‌شناختی وحشت (بیان وحشت حاکم بر جنگ به‌عنوان یک نقطه عطف در سیر تحول فکری نویسندگان)،
 9. زیبایی‌شناختی سیاست (جنگ به‌عنوان عاملی برای بیان افکار سیاسی نویسندگان)،
 10. بعد متافیزیکی پدیده جنگ (جنگ به‌عنوان یک پدیده مقدس برای نیل به اهداف سیاسی)،
 11. جنگ به‌عنوان یک وسیله در خدمت اهداف سیاسی نویسندگان (هدف، یعنی ملی‌گرایی، وسیله، یعنی جنگ را توجیه می‌کند)،
 12. تحقق آرمان‌شهر نویسندگان (تأسیس دولت ملی‌گرا).
- اگر ارنست یونگر با دفتر خاطرات جنگ در *طوفان فولاد* ابعاد گسترده‌ای به مفهوم ادبیات جنگ بخشیده است، یک نویسنده دیگر آلمانی‌زبان به نام اریش ماریا رمارک با اثر *جسور و بی‌باک خود در غرب خبری نیست* (در زمانی که احزاب ملی‌گرا و به‌ویژه حزب ناسیونال‌سوسیالیست در آلمان بیش‌ازپیش از قدرت سیاسی برخوردار شده بودند) یکی از مهم‌ترین آثار در حوزه ادبیات ضد جنگ را تقدیم جامعه آلمان (و شاید حتی جامعه بشری) کرده است. نکته جالب‌توجه در مورد این اثر این است که برخی از دیدگاه‌های بحث‌برانگیز رمارک به دلیل جو سیاسی حاکم در آلمان (نضج جنبش‌های ملی‌گرایانه) به توصیف ناشر این کتاب در زمان چاپ حذف شده‌اند. با این حال این اثر به‌عنوان یکی از مهم‌ترین آثار در ژانر ادبی "ادبیات ضد جنگ" نویسنده را بعد از انتشار در لیست سیاه حزب ناسیونال‌سوسیالیست قرار داد. در حالی‌که اثر ارنست یونگر، در *طوفان فولاد* مورد استقبال احزاب و گروه‌های ناسیونالیستی آلمان قرار گرفته بود، رمان در غرب خبری نیست خشم گروه‌های ملی‌گرا و به‌ویژه حزب ناسیونال سوسیالیست را

برانگیخت و از جمله کتاب‌هایی بود که به‌عنوان ادبیات منفور در ماه مه 1933 در رایشستاگ⁶ به آتش کشیده شد.

با آنکه در ظاهر این‌گونه به نظر می‌رسد که رمارک در در غرب خبری نیست و یونگر در در *طوفان فولاد* درصدد انتقال تجربیات شخصیت‌های این آثار از جنگ هستند، چگونگی بیان احساسات این شخصیت‌ها در باب جنگ کاملاً باهم تفاوت دارد. ارنست یونگر خود را در دفتر خاطرات جنگ در *طوفان فولاد* به‌عنوان شخصیتی معرفی کرده است که بابیان احساسات پرشور و شغف خود در باب جنگ، جنگ را کاملاً در خدمت اهداف ملی‌گرایانه قرار داده است، درحالی‌که رمارک در *رمان* در غرب خبری نیست شخصیتی را به تصویر می‌کشد که با نگاه منفی به جنگ از آن به‌عنوان عاملی مهم در انحطاط اخلاقی جامعه می‌نگرد. یکی از نکات قابل‌توجه در باب این دو کتاب آن است که هر دو وقایع جنگ را در جبهه غربی به تصویر می‌کشند، اما دیدگاه‌های شخصیت‌های معرفی‌شده در خصوص جنگ در این جبهه کاملاً در تضاد با یکدیگر قرار دارند.

رمارک خود به مدت هفت هفته در جبهه‌های جنگ بسر برده، اما او به‌هیچ‌وجه در خط مقدم نبوده و جنگ‌های سنگر به سنگر و قدرت مخرب جنگ در خط مقدم را شخصاً تجربه نکرده بود (کایزر/زدورف 32). با این حال و در *رمان* خود به‌گونه‌ای جنگ را به تصویر می‌کشد که گویی در خط مقدم جبهه بوده و از تجربیات تلخ خود از جنگ سخن می‌گوید. اشتادلر معتقد است که رمارک در *رمان* ضد جنگ در غرب خبری نیست به‌عنوان نویسنده حرفه‌ای ظاهر شده و در شمار سربازانی قرار نمی‌گیرد که به نویسندگی روی آورده‌اند، بلکه در شمار ادبایی که در جنگ حضور داشته‌اند (اشتادلر 22).

اگر یونگر در در *طوفان فولاد* در آغاز (نوزده‌سالگی)، در جنگ بزرگترین ماجراجویی خود را جستجو کرده و این ماجراجویی برای او به‌تدریج به یک ماجراجویی فکری تبدیل می‌شود (جنگ در خدمت ناسیونالیسم)، رمارک در *رمان* در غرب خبری نیست زندگی سربازی نوزده‌ساله (در شروع جنگ) به نام پاول بویمر⁷ را روایت می‌کند که همراه با دوستان همکلاسی‌اش تحت تأثیر تبلیغات معلم مدرسه به جبهه غربی اعزام می‌شود. نتیجه این حضور کاملاً عکس آنچه است که در *طوفان فولاد* مشاهده شده است: مشاهده آثار مخرب جنگ، نومیدی و یأس از جنگ و جنگ به‌عنوان عامل مهم انحطاط اخلاقی در جامعه.

⁶ Reichstag (مجلس رایش)

⁷ Paul Bäumer

نکته چشمگیر در در غرب خبری نیست که نشان از اوج مهارت رمارک در شخصیت‌پردازی قربانی جنگ، پاول بویمر دارد، روند تکامل فکری این شخصیت است. خواننده ابتدا با شخصیتی مواجه می‌گردد که برای اثبات میهن‌پرستی خود در شوق حضور در جعبه‌ها می‌سوزد و از جبهه به‌عنوان مکانی یاد می‌کند که تاب مقاومت در برابر قدرت سحرانگیز آن را ندارد (رمارک 58)، اما او به‌تدریج جبهه را به قفسی تشبیه می‌کند که برای او سرنوشت نامعلومی را رقم خواهد زد، چراکه نمی‌داند با جنگ و در جنگ برای او چه اتفاقی ممکن است رخ دهد (رمارک 103).

از فصل ششم که مهم‌ترین فصل کتاب (به دلیل نگاه بی‌تکلف، صریح، بی‌پروا و جسورانه بویمر به میدان جنگ و شرح قدرت مخرب جنگ) به شمار می‌رود، چرخشی در رمان ایجاد و این اثر از این نقطه به دادگاهی علیه جنگ تبدیل‌شده و ماهیت رمان ضد جنگ را می‌یابد. رمارک در مقدمه‌ای کوتاه بر رمان در غرب خبری نیست به نکاتی اشاره کرده که قابل‌تأمل است:

این کتاب نه قرار است اعلام‌جرمی باشد و نه اعتراف. این کتاب فقط سعی می‌کند در مورد نسلی گزارش دهد که جنگ او را نابود کرده است - حتی اگر از نارنجک‌های آن در امان مانده باشد (رمارک 5)

رمارک با این دیدگاه درصدد القای این تفکر است که اثر وی از نسل سوخته‌ای سخن می‌گوید که با جنگ و در جنگ، انحطاط اخلاقی جامعه بشری را تجربه کرده است. نویسنده در این مقدمه از یک کابوس روحی و روانی برای نسلی سخن می‌گوید که جنگ او را به نابودی کشیده، نسلی که حتی اگر از نارنجک‌ها در امان بماند، برای او گریزی از سنگدلی جنگ نیست (کایگین 56). وستفالن معتقد است که گرچه رمارک با مقدمه خود به دنبال آن است که رمان خود را غیرسیاسی معرفی کند، اما با این اثر بی‌تردید اثری سیاسی خلق کرده و این اثر با توجه به فضای سیاسی روز آلمان که در آن گروه‌های ملی‌گرا روز و به‌ویژه حزب ناسیونال‌سوسیالیست بیش‌ازپیش از قدرت سیاسی برخوردار شده بودند، بسیار جسورانه بوده است (وستفالن 211). در فصل ششم در غرب خبری نیست جمله‌ای دیده می‌شود که گویای بسیاری از حقایق در باب جنگ از دید رمارک است:

ما تنها و بی‌کس بسان کودکان هستیم و آبدیده چون افراد کهن‌سال، ما خشن و غمگین و سطحی‌نگر هستیم - من گمان می‌کنم که نسلی از دست‌رفته هستیم (رمارک 130).

و این واقعیت همان چیزی است که قبل از آن از زبان یکی از شخصیت‌های رمان به نام آلبرت کروپ⁸ (حتی به نحو شدیدالحن‌تری) بیان گردیده بود:

جنگ ما را {...} تباه کرده است (رمارک 91).

و از این‌روست که بویمر و دوستانش خود را حیوانات خطرناکی می‌دانند که مبارزه نمی‌کنند، بلکه در برابر نابودی از خویش دفاع می‌کنند (رمارک 129)، چراکه آنچه آنان از زندگی آموخته‌اند در این جنگ لعنتی فقط محدود به مرگ و تباهی شده است (رمارک 265). یکی از جملات کلیدی زمانی بر یکی از صفحات رمان در غرب خبری نیست نقش برمی‌بندد که بویمر پس از جراحی به یک بیمارستان نظامی منتقل می‌شود و مشاهده صحنه وحشتناک کشته‌شدگان و مجروحان آن‌چنان تأثیر دردناکی بر وی می‌گذارد که بی‌اختیار اذعان می‌کند:

بیمارستان نظامی نشان می‌دهد که جنگ چیست (رمارک 264).

رمارک با نگاه تیزبین خود به زوایای پنهان و آشکار جنگ فقط به دنبال این نیست که از رنجهای سربازان در جبهه‌ها پرده بردارد، بلکه به دنبال آن است که خواننده را با این واقعیت روبرو کند که از جنگ نمی‌توان طرفی بست و به این ترتیب حس نومیدی و یأس از جنگ به وی انتقال یابد (رمارک 113). با انتقال این حس به خواننده، وی درمی‌یابد که جنگ چیزی جز مصیبت، رنج، درد و قربانی بر جای نمی‌گذارد (اوروالک 269).

بویمر که ابتدا با شور و شغف، حب به وطن و میهن‌پرستی به جبهه‌ها شتافته و در طی دوران جنگ به یأس و نومیدی رسیده و در جنگ غروب کمال مطلوب خود را تجربه کرد، "در اکتبر 1918 کشته می‌شود، در روزی که آن قدر آرام بوده و سکوت همه جا را فراگرفته بود که گزارش سپاه محدود به این جمله شد که در غرب خبر جدیدی نیست" (رمارک 283).

⁸ Albert Kropp

نتیجه‌گیری

گرچه در در طوفان فولاد و در غرب خبری نیست شباهت‌هایی چند مشاهده می‌شوند (از جمله این که موضوع دو اثر در باب جنگ جهانی اول است، دو شخصیت اصلی تقریباً تمامی دوران جنگ را در جبهه گذرانده‌اند و مجروح شده‌اند، دو اثر جبهه غربی را به تصویر کشیده‌اند و شخصیتهای اصلی در نوزده سالگی به جبهه رفته‌اند)، آن چه دو اثر را مقابل هم قرار می‌دهد، بیان چگونگی احساسات شخصیت‌ها در باب جنگ است. البته آن چه در ابتدا حاکم است، شور و شغف شخصیت‌ها از حضور در جبهه‌هاست، ولی آن چه در ادامه مشاهده می‌شود، تضاد فکری به وجود آمده در باب جنگ است: یونگر به دلیل تجربه خطر و ماجراجویی با شور و شغف رهسپار جبهه شده و این جنگ به تدریج برای او مبدل به یک ماجراجویی فکری (جنگ به‌عنوان پدر ملی‌گرایی) می‌گردد، اما بویمر با نگاه میهن‌پرستی وارد جنگ شده و جنگ به تدریج برای او مبدل به منفورترین پدیده اجتماعی و سیاسی می‌گردد. جنگ در *طوفان فولاد* به‌عنوان یک تجربه درونی برای بیان تمایلات ملی‌گرایانه نگریسته می‌شود، در حالی که جنگ در *غرب خبری* نیست به‌عنوان تجربه تلخ به تصویر کشیده می‌شود. در *طوفان فولاد* ماجرای شخصیتی (نویسنده) است که موجودیت خویش را در جنگ بازمی‌جوید و از این رو پر شور تا پایان جنگ در جبهه‌ها حضور دارد، در حالی که نگارنده در *غرب خبری* نیست از شخصیتی یاد می‌کند که به تدریج شوق اولیه در خصوص جنگ را از دست داده و حس ناامیدی بر او مستولی می‌گردد. در *طوفان فولاد* جنگ را پدیده‌ای معرفی می‌کند که فرزندان کارآزموده‌ای که ملی‌گرایی را در مرکز توجه خود قرار داده‌اند، تحویل جامعه می‌دهد، اما در *غرب خبری* نیست از جنگ به‌عنوان پدیده‌ای یاد می‌کند که نسلی سوخته را تحویل جامعه می‌دهد. در پایان این که *طوفان فولاد* آوردگاه قهرمانی است که به حضور در جبهه‌ها افتخار می‌کند و در *غرب خبری* نیست از یک قهرمان و اسطوره ضد جنگ یاد می‌کند که با مرگ خود مرثیه‌ای بر تباهی جنگ می‌سراید.

آن چه از بررسی مقایسه‌ای دو اثر نامبرده به‌عنوان یک دستاورد منتج شده است، بیانگر الزام تثبیت این تفکر (و یا به عبارتی نظریه) در ادبیات است که برای بازتاب نگرش و هویت سیاسی نویسندگان آثار مربوط به جنگ لازم است که این آثار را با توجه به دیدگاه این نویسندگان در باب پدیده جنگ ارزیابی و طبقه‌بندی کرده و از

حاکمیت این تفکر که از همه آثار مربوط به جنگ به عنوان ادبیات جنگ نیز می‌توان نام برد، خودداری کرد.

*A comparative review of war literature and anti-war literature with reference to *Stahlgewittern* by Ernst Junger and the anti-war novel *Im Westen nichts Neues* by Erich Maria Remarque.*

Introduction

Although after World War I the concepts of "war literature" and "anti-war literature" have a special place in German literature and, still in some sources, any literary work with the subject of war, is considered as war literature, whether the author's view of the phenomenon of war is positive or negative. Although the concept of "war literature" for all war-related works does not impair the nature of these works: the different attitudes of war literature towards the phenomenon of war and the different goals pursued in these works reflect the fact that the concept of "war literature" should not be applied for all war-related works. The following article aims to extract the characteristics of these concepts by examination and confrontation of two works *In Stahlgewittern* by Ernst Jünger as a symbol of war literature and *Im Westen nichts Neues* by Erich Maria Remarque as an anti-war literature symbol. The article tries to extract the characteristics of these concepts from these works and shows that different literary works in the field of war should only be evaluated in close connection with the attitude of its authors.

Background of study

Among the works done in this case, it should be mentioned an article entitled "The inside of the novel is not news in the West" which was presented by Abdullah Hassanzadeh Mir Ali, Farzaneh Darwish and Sara Wazirzadeh in the second international conference on social, cultural and religious studies in 2017. Citing this work, the less visible layers of war have

been taken into consideration. Another noteworthy article is "Comparison of anti-war literature in the works of Erich Maria Remarque and Wolfgang Borchert" written by Parviz Azari Motamedi and Nasrin Zahirifard, which was published in 2012 in the journal of literary criticism studies, in which Remarque and Borchert's views on war are examined.

Methodology

The method used to achieve the goals of this research is the descriptive method. With this method, the authors do not seek to examine the concepts of "war literature" and "anti-war literature" on the basis of specific theoretical foundations, but the goal is to understand Ernst Junger's attitude and thinking. The method aimed to study how Erich Maria Remarque has understood the phenomenon of war from two works based upon the comparative analysis of these works. We will analyze the results as the basis for the necessity of separating "war literature" and "Anti-war literature" in relation to literary works related to war.

Conclusion

The following essay aims to compare the war diary in *Storm of Steel* by Ernst Junger and the anti-war novel by Erich Maria Remarque, not only to infer the characteristics of "war literature" and "anti-war literature" from these works, but also for the sake of showing the concept of "war literature" for every literary work. For this purpose the works related to the field of war should be evaluated and classified based on the thinking and attitude of their authors. If this aspect prevails, the works in which the phenomenon of war plays a positive role in the political, social, intellectual and spiritual development of the author should be referred to as war literature (or at least war literature in a special sense) and the works that describe the pains and sufferings of the people involved in the war, will be called anti-war literature. Even though the choice of the concept of "war literature" for all works related to war does not harm the nature of these works, however, the establishment of such concepts as anti-war literature in German literature and sacred defense literature in Persian literature requires a more serious attitude towards the evaluation of these works.

Keywords: War, War writer, Literary genre, War literature, Anti-war literature, World War I

Bernauer, Manuela, *Der Krieg ist der Vater aller Dinge, Kriegsdarstellungen in Erich Maria Remarques Im Westen nichts Neues, Ernst Jüngers In Stahlgewittern und Arnold Zweigs Der Streit um den Sergeanten Grischa*, Diplomarbeit, Wien: 2012 .

Delabar, Walter, *Die intellektuelle Wahrnehmung bis 1945*, In Schöning, Mathias, *Ernst Jüngers Handbuch, Leben – Werk – Wirkung*. Stuttgart: 2014 .

Haddadi, Mohammad Hoassein, *Ernst Jünger va Adabiat Jang*, In *Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji*. No. 18. Tehran: 1383/2004 .

Holstein, Philipp, *Leutnant Ernst Jünger in Stahlgewittern, Töten – Überleben – Verweigern*, Essen: 2013

Jünger, Ernst, *Schließt euch zusammen!*, In *Standarte. Wochenzeitschrift des neuen Nationalismus*. Jahrgang 1. Nr. 10. Magdeburg: 1926 .

Jünger, Ernst, *Der Erste Weltkrieg In Stahlgewittern*, Bd. 1. Stuttgart: 1978

Keiser, Wolfhard, *Erläuterungen zu Erich Maria Remarque, Im Westen nichts Neues*, Hollfeld: 2009 .

Keiser, Wolfhard, Seedorf, Karla, *Textanalyse und Interpretation zu Erich Maria Remarque Im Westen nichts Neues*, Hollfeld: 2013 .

Kaygın, Şenay, *Kriegstrauma als eine der bedeutendsten Herausforderungen in der Antikriegsliteratur am Beispiel von Erich Maria Remarques Roman, Im Westen nichts Neues*, In *Diyalog*, Nr. 1. 2018 .

Kiesel, Helmuth, *Ernst Jünger. Die Bibliographie*, München: 2007 .

Kiesel, Helmuth, *Anmerkungen zum Charakter von Ernst Jüngers Kriegsbuch In Stahlgewittern aus Anlass des Erscheinens der literarisch-kritischen Ausgabe*, In *Dans Etudes Germaniques*. Nummer 2, 2015 .

Remarque, Erich Maria. *Im Westen nichts Neues*, Berlin: 1929 .

Stadler, Martina, *Desillusionierung und Kriegsernüchterung in Edlef Köppens Heeresbericht, Erich Maria Remarques Im Westen nichts Neues und Ludwig Renns Krieg*, Diplomarbeit, Wien: 2013 .

Urválek, Ales, *Konservativismus in Deutschland. Zur Geschichte eines umstrittenen Begriffs*, Brno: 2003 .

Westphalen, Tilman. *Ein Simplizissimus des 20. Jahrhunderts. Nachwort zu Im Westen nichts Neues*, In Erich Maria Remarque, *Im Westen nichts Neues*, 20. Auflage. Köln: 1998 .

Pre-print Version